

آخرین امپراتوری‌های مسلمان

مقدمه

مهم‌ترین دولت‌های مسلمان در قرون جدید، دولت‌های صفویه در ایران، عثمانی در غرب آسیا و اروپای شرقی و گورکانیان یا مغولان کبیر در هند بودند. در این درس با امپراتوری عثمانی و دولت مغولان کبیر هند آشنا می‌شوید. با دولت صفویه نیز در درس ۱۲ آشنا خواهید شد.

تشکیل دولت عثمانی

پیروزی ترکان سلجوقی بر امپراتوری روم شرقی در نبرد ملازگرد، پیامدهایی به همراه داشت که گسترش اسلام در آسیای صغیر و بروز جنگ‌های دوست‌ساله صلیبی بین مسلمانان و مسیحیان از مهم‌ترین آنها بود. در ضمن، با کوچ قبایل ترک مسلمان از شرق ایران به آسیای صغیر، به تدریج دولت‌های کوچک محلی در این منطقه به وجود آمدند که برای بقا و گسترش خود، به جنگ با همسایگان مسیحی می‌پرداختند. یکی از معروف‌ترین این قبایل، قبیله قایی بود که در حدود آنقره (آنکارای امروزی) سکونت گزید. رهبر این قبیله ارطغرل بود که بر قدرت خویش افزود. پس از او فرزندش، عثمان، در سال ۶۹۹ ق. دولتی تأسیس کرد که به نام خودش عثمانی خوانده شد. این دولت، که تا اوایل قرن بیستم دوام یافت، آخرین امپراتوری قدرتمند جهان مشرق بود که نام و آوازه‌اش برای قرن‌ها موجب هراس اروپاییان شده بود، لذا برای نابودی آن تلاش بسیاری کردند.

سلاطین عثمانی

در میان سلاطین عثمانی، چند تن از شهرت جهانی برخوردار بودند :

۱- **سلطان محمد فاتح** : سلطان محمد که از مشهورترین سلاطین عثمانی بود، توانست به حیات سیاسی امپراتوری هزارساله بیزانس (روم شرقی) خاتمه دهد. فتح درخشان او فتح قسطنطنیه پایتخت امپراتوری روم شرقی بود (۱۴۵۳ م.) که از آن پس به نام اسلامبول (شهر اسلام) نامیده شد و سلطان محمد نیز لقب فاتح گرفت. این فتح منشأ تحولات متعددی در تاریخ جهان گردید و مبدأ قرون جدید در تاریخ اروپا شناخته شد.

فکر کنیم و پاسخ دهیم

به نظر شما، چرا اروپاییان این شکست نظامی و سقوط روم شرقی توسط سلطان عثمانی

را آغاز قرون جدید در تاریخ اروپا قرار داده‌اند؟ در این باره با دوستان خود بحث کنید.

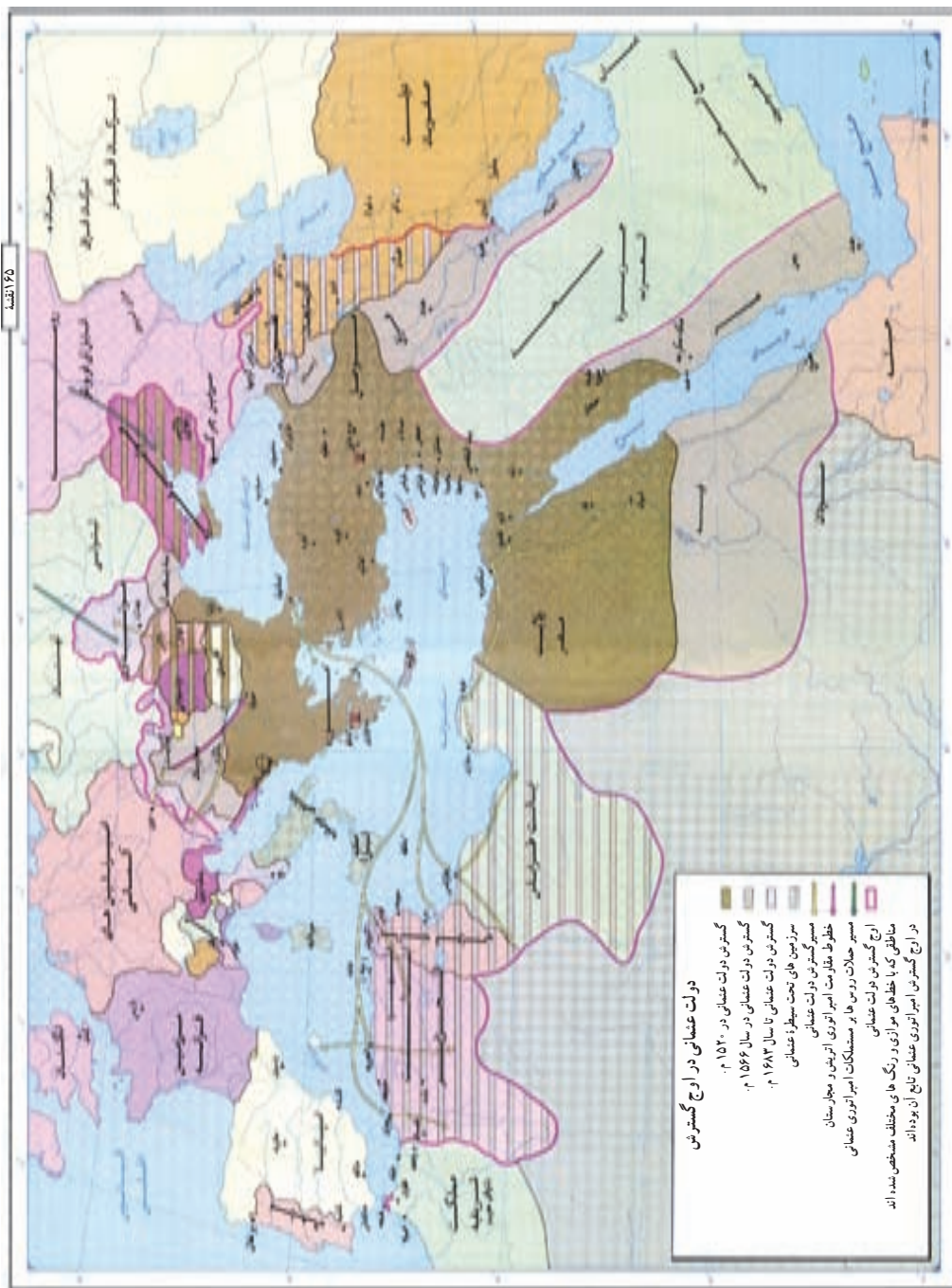
۲- **سلطان سلیم** : این سلطان که معاصر شاه اسماعیل صفوی بود، با تجاوز به مرزهای ایران توانست در جنگ چالدران (۹۲۰ ق.) سپاه صفوی را با نیروی توپخانه و سلاح آتشین شکست دهد. او عراق و شام را نیز فتح کرد و با لشکرکشی به مصر دولت ممالیک را منقرض ساخت و به خلافت عباسیان مصر نیز پایان داد. پس از آن، اداره مکه و مدینه را در دست گرفت. خود را خلیفه خواند و مدعی حکومت بر تمام مسلمانان شد.

یک توضیح

پادشاهی بی‌رحم و متعصب

سلطان سلیم پادشاهی بی‌رحم و سنگدل، و لقبش یاووز (مهیوب) بود. در آغاز سلطنت خود، دو برادرش را با ریسمان خفه کرد. او که پیرو مذهب تسنن بود به نام دفاع از مذهب تسنن و مقابله با تهدیدات شیعیان، به کشتار بی‌رحمانهٔ چهل هزار تن از شیعیان آناتولی پرداخت؛ با وجود این، از طرف روحانیون درباری به او عنوان «عادل» داده شد!

(۱- شهر کنستانتین (Constantinople))





سلطان سلیمان امپراتور مقتدر عثمانی

۳- سلیمان قانونی (باشکوه): مشهورترین پادشاه عثمانی در قرن ۱۶ م. ۱۰٪ ق. سلطان سلیمان، فرزند سلطان سلیم، بود. در زمان او قلمرو امپراتوری عثمانی به نهایت توسعه خود رسید؛ چنان که سپاهیان عثمانی شهر وین، پایتخت اتریش کنونی، را نیز به محاصره خود درآوردند. نیروی دریایی عثمانی در این زمان در مهم‌ترین راه‌های آبی در مدیترانه و اقیانوس هند حضور داشت. این نیروی دریایی در سال ۱۵۳۸ م. به فرماندهی خیرالدین بربروس نیروی دریایی متحدان اروپایی را درهم شکست. ترک‌ها سلیمان را به واسطه تشکیلات منظم و قوانین مدونی که برقرار ساخت، «سلیمان قانونی» و اروپائیان او را به واسطه قدرت و عظمت امپراتوری‌اش، «سلیمان باشکوه» نامیدند.

امپراتوری عثمانی در سرایشی زوال

امپراتوری عثمانی پس از فتوحات عظیم در قرن‌های ۱۵ و ۱۶ م. به نهایت گستردگی قلمرو و قدرت سیاسی رسید و بر سرزمین‌های وسیعی در آسیا، آفریقا و اروپا تسلط یافت اما از قرن هجدهم روند ضعیف این امپراتوری آغاز شد و به تدریج عوامل متعدد داخلی و خارجی آن را تشدید کرد. دسته‌ای از عوامل تضعیف امپراتوری عثمانی، مربوط به مسائل و مشکلات داخلی بود که از جمله آنها می‌توان به عوامل زیر اشاره کرد:

- ۱- ضعف ساختار سیاسی، اداری و نظامی امپراتوری و عقب‌ماندگی آن کشور از تحولات علمی و فرهنگی
- ۲- توقف فتوحات نظامی که موجب بی‌کاری نظامیان شد. از آن پس نظامیان که اغلب صاحب زمین‌های کشاورزی بودند، ستم خود را بر روستاییان افزایش دادند و با دخالت در امور سیاسی، کشور را با مشکلات مختلف مواجه کردند.

۳- به قدرت رسیدن سلاطین ضعیف؛ بعد از سلاطین مقتدری نظیر سلطان سلیمان، کسانی در عثمانی به حکومت رسیدند که از نظر مدیریت سیاسی توان اداره قلمرو گسترده امپراتوری را نداشتند. برخی از این سلاطین بیشتر به آسایش و خوش گذرانی خود اهمیت می دادند.

۴- مخالفت اشراف و درباریان با انجام اصلاحات سیاسی و اجتماعی؛ علت مخالفت آنان با اصلاحات این بود که انجام اصلاحات منافع و موقعیت آنها را به خطر می انداخت.

علاوه بر مسائل و مشکلات داخلی، امپراتوری عثمانی با دشمنان خارجی و رقیبان سرسخت در عرصه سیاسی و نظامی مواجه شد. دشمنی و رقابت آنها با عثمانی به شکل جنگ های متعدد و دخالت در امور داخلی آن امپراتوری خود را نشان داد. مهم ترین مسائل و مشکلات خارجی را که در تضعیف امپراتوری عثمانی نقش داشت، می توان در عوامل زیر خلاصه کرد :

۱- جنگ های طولانی با ایران؛ امپراتوری عثمانی از ابتدای تأسیس حکومت صفوی با ایران درگیر جنگ شد. این جنگ ها در دوره حکومت صفوی چند بار تکرار شد و در دوره حکومت های افشاریه، زندیه و قاجاریه هم ادامه یافت. هر چند در دوره هایی صلح و آرامش بر روابط دو کشور حاکم می شد، اما حالت خصومت و زمینه درگیری نظامی همچنان بین دو کشور مسلمان باقی می ماند. این جنگ ها در فرسوده کردن توان نظامی و مالی امپراتوری عثمانی نقش زیادی داشت.

۲- جنگ های متعدد و طولانی با روسیه، اتریش و دیگر ممالک اروپایی

۳- دخالت کشورهای اروپایی در امور داخلی امپراتوری عثمانی به بهانه حمایت از اقلیت های قومی و مذهبی؛ در شبه جزیره بالکان و دیگر مناطق قلمرو عثمانی، اقلیت های قومی مانند صرب ها و اسلاوها و اقلیت های مذهبی (مسیحیان) زندگی می کردند، که از حاکمیت دولت عثمانی ناراضی بودند و علیه آن شورش می کردند. کشورهای اروپایی به بهانه حمایت از این اقلیت ها در امور داخلی عثمانی دخالت می کردند. این دخالت ها به مسئله شرق معروف شده بود.

مجموعه این عوامل داخلی و خارجی موجب شد که امپراتوری عثمانی در قرن نوزدهم به کشوری ضعیف تبدیل شود و کشورهای اروپایی به آن لقب «مرد بیمار اروپا» بدهند. در این دوره ضعف، بخش هایی از مناطق تحت حاکمیت عثمانی شامل یونان، صربستان، آلبانی، بلغارستان و رومانی از آن جدا شدند.

عصر تنظیمات؛ تلاش برای بقای امپراتوری عثمانی

دولت مردان عثمانی برای حل مشکلات داخلی و احیای قدرت و شکوه گذشته امپراتوری اصلاحاتی انجام دادند که از آن جمله می توان به افزایش حقوق اجتماعی اقلیت های قومی و مذهبی، توسعه

عدالت اجتماعی و گسترش آزادی‌های فردی و جمعی اشاره کرد. این دوره از تاریخ عثمانی را که از حدود سال ۱۸۳۰م. / ۱۲۴۶ق. آغاز شد و تا اواخر قرن نوزدهم ادامه داشت، عصر تنظیمات می‌نامند.

یک توضیح



فرمان خط شریف گلخانه

در سال ۱۸۳۹م. / ۱۲۵۵ق. سلطان عبدالمجید فرمان معروف خط شریف گلخانه را صادر کرد. این فرمان در ادامه اصلاحاتی بود که پیش از آن آغاز شده بود. بر اساس این فرمان، دولت عثمانی حفظ امنیت جان و مال و ناموس مردم را تعهد کرد، نظام مالیات‌گیری اصلاح شد و مدت خدمت سربازی به ۵ یا ۴ سال تقلیل یافت. در بخشی از این فرمان آمده بود: «از این پس متهمان دادگاه‌ها طبق شرع مقدس و پس از بازپرسی، به‌طور علنی محاکمه خواهند شد و تا زمانی که رأی عادلانه صادر نشده است، هیچ‌کس حق ندارد دیگری را به‌نحوی از انحاء مورد تعارض قرار دهد».

در دوره تنظیمات، دو گرایش متضاد در عثمانی به‌وجود آمد؛ یکی، گرایش به «اتحاد اسلام» بود که وحدت و یکپارچگی پیروان مذاهب اسلامی و پرهیز از اختلافات قومی و فرقه‌ای را رمز پیشرفت مسلمانان برای بهبود زندگی اجتماعی آنان می‌دانست و خواهان احیای عظمت گذشته مسلمانان بود و شعار «بازگشت به اسلام نخستین» را سر می‌داد. رهبر برجسته این جریان، سید جمال‌الدین اسدآبادی بود.

دوم، گرایش به اتحاد ترکان بود که به «پان‌ترکیسم» معروف شد. این جریان خواستار تجدید حیات عثمانی با اتکا به نژاد ترک بود. تحت تأثیر این جریان، گروهی از نظامیان و روشنفکران ترک، نهضتی به نام «ترکان جوان» به‌وجود آوردند. این جریان موفق شد پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی در طی جنگ جهانی اول، رهبری کشور ترکیه را به‌دست گیرد.

اجرای اصلاحات و تداوم آن در امپراتوری عثمانی با موانع و مشکلات چندی روبه‌رو شد که مهم‌ترین دلایل آن عقب‌ماندگی علمی و فنی، حاکمیت استبدادی و تقلیدی بودن اصلاحات بود. علاوه بر اینها، مخالفت اشراف نظامی^۱ و نیروهای سنت‌گرا با اصلاحات نیز روند اصلاحات را بسیار کند می‌کرد.

دولت گورکانیان هند (مغولان کبیر)

در اوایل قرن ۱۶ م. ۱۰٪ ق. یکی از نوادگان تیمور به نام ظهیرالدین بابر به شمال هند حمله کرد. بابر ابتدا بر قسمتی از ماوراءالنهر حکومت می‌کرد اما چون از بکان به قلمرو او هجوم آوردند، شکست خورد و به منطقه کوهستانی کابل پناه برد. تلاش‌های بابر برای به دست آوردن حکومت از دست رفته بی‌ثمر بود؛ بنابراین، در صدد برآمد به سرزمین همسایه، یعنی هندوستان، حمله کند و حکومتی مستقل تشکیل دهد. او توانست طی چند جنگ، امرای افغانی شمال هند را شکست دهد و دهلی را تصرف کند؛ بدین ترتیب، سلسله گورکانیان هند تأسیس شد^۱. این تحولات، همزمان با تشکیل دولت صفوی در ایران، یعنی پادشاهی شاه اسماعیل، بود.

پس از درگذشت ظهیرالدین بابر، فرزندش همایون به سلطنت نشست. او مردی دانشمند و با فرهنگ بود اما مانند پدرش لیاقت و درایت نظامی نداشت. در سال ۱۵۴۰ م.^۲ یکی از امرای افغانی استان بیهار به نام «شیرخان»، همایون را شکست داد و او را از هند بیرون راند.



ظهیرالدین بابر در یک مجلس با کارگزاران حکومتی اش

۱- عنوان گورکانی به خاطر لقب تیمور جد این سلسله بود.

۲- ۹۴۸ ق. / ۹۲۰ ش.

پس از آن، همایون به دربار شاه‌تهماسب صفوی پناهنده شد و بعد از ۱۶ سال، با کمک نیروی قزلباشان صفوی بار دیگر بر تخت سلطنت خود در هند نشست. پس از همایون، فرزندش محمد که به اکبر مشهور شد، به سلطنت رسید و یکی از بزرگ‌ترین امپراتوران هند شد.

اوج اقتدار گورکانیان

هنگامی که اکبر به شاهی رسید، فقط چهارده سال داشت. او حدود ۵۰ سال سلطنت کرد. اکبر پادشاهی سیاستمدار و جنگجویی قابل بود. او با تأسیس ارتش دائمی، بنیاد دولت خود را استوار کرد و دولت‌های کوچک مسلمان هند را شکست داد و قلمرو آنان را ضمیمه متصرفاتش کرد. به‌علاوه، نواحی وسیعی از جنوب و مرکز هند را نیز تسخیر کرد. از مدت‌ها قبل، اسلام در میان طبقات پایین جامعه هند رواج یافته بود و اکبر با به‌رسمیت شناختن حقوق و اختیارات اشراف هندی (مهاراجه‌ها) و اختیار کردن همسر از میان آنان، علاوه بر آن‌که آنان را به خدمت خود درآورد، موفق به گسترش نسبی اسلام در میان آنها نیز شد. اکبر همچنین با پارسیان هند که بر آیین زردستی بودند، روابط دوستانه برقرار کرد.

اکبرشاه گورکانی با نظم، وحدت و امنیتی که برقرار ساخت و اصلاحاتی که در امور قانونی و اداری و مالی دولت گورکانی به‌وجود آورد به گسترش اسلام، رونق معماری، هنر و ادبیات و اقتصاد کمک فراوانی کرد. در این دوره، تمدن اسلامی و هندی با یکدیگر مزوج شدند و آثار بدیعی به‌وجود آوردند. از جمله اقدامات مفید اکبر، لغو رسم غیرانسانی ساتی (خودسوزی زنان هندو پس از مرگ شوهرانشان) بود. البته این رسم به‌طور کامل برنیفتاد و تا زمان استقلال هند کمابیش برقرار بود.

یک توضیح

جانشینان اکبر

پس از اکبر پسرش، جهانگیر، به شاهی رسید. او پادشاهی هوسران و سنگدل بود و مخارج سنگین دربار خود را به مردم تحمیل می‌کرد. پس از جهانگیر، شاه‌جهان به سلطنت رسید و مدت ۳۰ سال (۱۶۵۸-۱۶۲۸ م.)^۱ حکومت کرد. او برای جلوس بر تخت سلطنت، دستور داد تختی از جواهرات گران‌بها برایش بسازند (تخت طاووس). وی بر مزار همسر محبوبش، ممتاز محل، نیز بنای زیبا و به‌یادماندنی

۱- ۱۰۶۹-۱۰۳۸ ق. / ۱۰۳۷-۱۰۰۷ ش.

«تاج محل» را که نشانه تلفیق هنر ایران و هند است، ساخت. با این همه، نسبت به فقر مردم و زندگی سخت آنها بی‌اعتنا بود؛ چنان‌که در قحطی بزرگی که در نواحی دکن و گجرات روی داد، هیچ اقدامی برای کمک به مردم نکرد. به امر او، رهبر سیک‌ها به قتل رسید و این آغاز شورش سیک‌ها علیه دولت گورکانیان هند بود.

اورنگ زیب، با لقب عالم‌گیر، شاه دیگری از سلسله گورکانیان هند است که پس از زندانی ساختن پدرش، شاه‌جهان، به سلطنت رسید. او نه مانند جدش، اکبر، به هنر و ادبیات علاقه داشت و نه مانند پدرش، شاه‌جهان، به معماری. در زمان او، قلمرو گورکانیان هند به وسیع‌ترین حد خود رسید اما در همین دوره، زوال قریب‌الوقوع آنها نیز قطعی شد. اورنگ‌زیب با وجود آن‌که دربار باشکوهی داشت، خود بسیار ساده‌زندی می‌کرد و حتی می‌کوشید با دسترنج خود زندگی کند. او سیاست خشنی را علیه مذاهب غیر اسلامی آغاز کرد و بسیاری از معابد هندوها را ویران کرد.



قلمرو گورکانیان

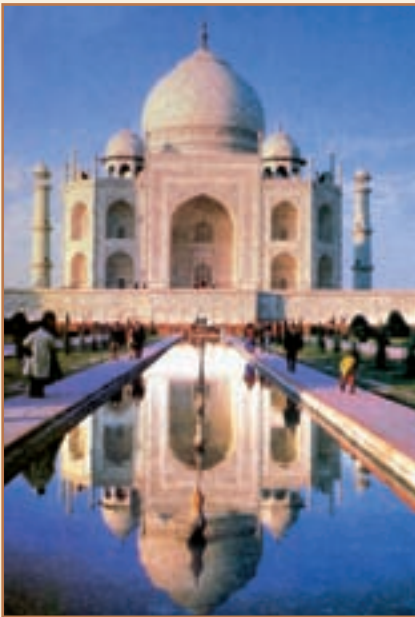
انحطاط و زوال گورکانیان

بروز نشانه‌های ضعف در حکومت گورکانیان، امرای نواحی داخلی و حکومت‌های خارجی را به طمع دست‌اندازی بر هند انداخت. سیاست‌های خشن مذهبی شاهان گورکانی نیز موجب عصبانیت هندوها و سیک‌های ناراضی شد؛ به گونه‌ای که به تدریج قلمرو دولت گورکانی به دهلی و نواحی اطراف آن محدود شد و مقام پادشاه گورکانی به صورت تشریفاتی درآمد. سرانجام، در قرن نوزدهم در دوره سلطه انگلیسی‌ها بر هند، دولت گورکانی از بین رفت.

تاج محل

در شهر آگرا بر مزار شاهجهان و همسر محبوبش، ممتاز محل، بنای بزرگ و مجللی وجود دارد که یکی از زیباترین بناهای جهان و نیز عالی‌ترین نمونه معماری اسلامی در هندوستان است. برپایی بنای تاج محل پس از وفات ممتاز محل (۱۶۳۱ م.)^۱ و به‌دستور شاهجهان آغاز شد. برای این کار شورایی از بهترین معماران تشکیل شد و سرانجام طرح استاد عیسی شیرازی انتخاب شد. کار احداث ساختمان و بناهای وابسته به آن بیش از ۲۲ سال طول کشید و در این مدت ۲۰/۰۰۰ کارگر به خدمت گرفته شدند.

تاج محل در باغی بنا شده است که فواره‌ها و خیابان‌های مرمربوش آن را زینت داده‌اند. درختان سرو از سه جانب عمارت را در میان گرفته‌اند. تصویر بنا در استخری



مستطیل شکل می‌افتد. نمای بیرونی بنا با سنگ‌های مرمر تزئین شده است. بر گنبد بیازی شکل آن، میله‌ای قرار گرفته که هلالی نیز بر فراز آن نصب شده است. ارتفاع این گنبد، ۲۴/۵ متر و قطر آن، بیش از ۱۵ متر است. چهار مناره در چهار طرف بنا قرار دارد. آرامگاه شاهجهان در زیر گنبد و آرامگاه ممتاز محل در اتاق هشت گوشه‌ای قرار دارد.

پرسش‌های نمونه

- ۱- از نظر داخلی چه عواملی موجب انحطاط و عقب‌ماندگی عثمانی شد؟
- ۲- مسئله شرق به چه مسئله‌ای گفته می‌شد؟
- ۳- مهم‌ترین موانع و مشکلات اجرای اصلاحات در دولت عثمانی چه بود؟
- ۴- چهار اقدام مهم اکبر شاه گورکانی را بنویسید.

اندیشه و جست‌وجو

- آیا می‌دانید نادرشاه برای حل اختلافات مذهبی ایران و عثمانی چه پیشنهادی داشت؟ در این‌باره مقاله‌ای بنویسید.

اروپا و آمریکا در قرن نوزدهم

مقدمه

در قرن ۱۹م. تعدادی دیگر از ملت‌های اروپایی، موفق به تشکیل کشورهای مستقل شدند. در همان حال، سیاست‌های استعماری اروپاییان در بسیاری از نقاط جهان نفوذ و گسترش یافت؛ به طوری که باید قرن نوزدهم را دوره غلبه اروپاییان بر سیاست جهان دانست.

تمدن اروپایی در این قرن رشد و گسترش فوق‌العاده‌ای یافت، مکاتب فکری و سیاسی گوناگون پدید آمد و اندیشه‌ها و نظریات علمی جدیدی به ظهور پیوست.

عصر ناپلئون^۱ (۱۸۱۴-۱۷۹۹م.)^۲

کشور فرانسه در آخرین سال قرن هیجدهم (۱۷۹۹م.)، ده سال پس از انقلاب کبیر، شاهد کودتای یکی از فرماندهان ارتش برای به دست گرفتن قدرت بود. این فرمانده، ناپلئون بناپارت نام داشت. ناپلئون به دلیل داشتن نبوغ نظامی، برجسته‌ترین فرمانده فرانسوی در جنگ‌هایی بود که پس از انقلاب فرانسه، همسایگان این کشور علیه آن راه انداخته بودند. در این زمان، پادشاهان و دولت‌های اروپایی که از گسترش تأثیر انقلاب فرانسه به وحشت افتاده بودند با یکدیگر متحد شدند و فرانسه را به صحنه جنگ‌های خونین کشاندند.

۱- Napoleon

۲- ۱۱۹۳-۱۱۷۸ ش.



چرا پادشاهان و دولت‌های اروپایی از گسترش انقلاب فرانسه وحشت داشتند؟

هنگامی که ناپلئون و سربازان فرانسوی مشغول جنگ با دولت‌های اروپایی بودند، اوضاع فرانسه بسیار آشفته بود. مشکلات داخلی و اختلاف میان دولت‌مردان موجب نارضایتی عمومی شده بود. در چنین شرایطی، ناپلئون که هوای حکمرانی در سر داشت، از طریق کودتا قدرت را در دست گرفت. البته او، پس از کودتا، تا چند سال با عنوان کنسول، فرانسه را اداره کرد و جنگ با دولت‌های اروپایی را ادامه داد. در این مدت نیز به پیروزی‌های جدیدی دست یافت و بیش از پیش مورد توجه مردم قرار گرفت. وی سرانجام در سال ۱۸۰۴م. با عنوان امپراتور تاج‌گذاری کرد.

یک توضیح

کنسول

کنسول یکی از عنوان‌های فرمانروایی در روم باستان است که در فرانسه نیز پس از کودتای سال ۱۷۹۹م. ناپلئون، از آن استفاده شد. پس از کودتای مذکور سه نفر – یعنی ناپلئون، سیسیس و روژر دو کور – به عنوان کنسول‌های موقتی عهده‌دار حکومت فرانسه شدند و با کمک کمیسیون پارلمان، قانون اساسی چهارم فرانسه را تدوین کردند که به قانون سال هشتم معروف شد. این قانون در سال ۱۸۰۰م. به تأیید مردم فرانسه رسید. بر اساس قانون مذکور، قوه مجریه برای مدت ده سال به سه کنسول واگذار شد: ناپلئون کنسول اول، کامباسرس کنسول دوم و لوبرون کنسول سوم. قدرت اصلی در اختیار کنسول اول یعنی ناپلئون بود که اختیارات زیادی از جمله عزل و نصب وزیران و مشاوران دولتی و اجازه تهیه و اجرای قوانین داشت. ناپلئون با تکیه بر اختیاراتی که داشت، در ماه اوت ۱۸۰۲ خود را به عنوان **کنسول مادام‌العمر** معرفی کرد و سپس در ماه مه ۱۸۰۴ خود را **امپراتور** نامید. دوره زمامداری ناپلئون از سال ۱۷۹۹ تا ۱۸۰۴م. در تاریخ فرانسه به دوره حکومت کنسولی معروف است.



ناپلئون بناپارت

ناپلئون از سال ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۴ م. امپراتور فرانسه بود. او در این مدت، اقدامات زیادی انجام داد و آن کشور را از نظر سیاسی - نظامی به قدرتمندترین کشور اروپایی تبدیل کرد. دولت‌های اروپایی مانند انگلستان، اتریش و پروس (آلمان) بارها علیه فرانسه با یکدیگر متحد شدند اما ناپلئون توانست چندین بار بر آنها پیروز شود و سرزمین‌های بسیاری را به تصرف درآورد. با وجود این، جنبش‌های آزادی خواهانه و استقلال طلبانه مردم از یکسو و شکست هولناک ارتش بزرگ ناپلئون در روسیه، از سوی دیگر، به دوران اقتدار او در تاریخ اروپا خاتمه داد.

پایان کار ناپلئون

مورخان ورود ارتش فرانسه به خاک روسیه^۱ را سرآغاز سقوط ناپلئون می‌دانند. وسعت خاک روسیه، سرما و برف سنگین آن، استراتژی جنگ غیرمنظم ملت روس، تخریب پل‌ها و آتش زدن شهرها و روستاها، باعث تضعیف بنیه نظامی ناپلئون و شکست او شد. ناپلئون در این جنگ بسیاری از سربازان و افسران خود را، به دلایل بالا مخصوصاً به دلیل سرمای شدید روسیه، از دست داد. ناپلئون، پس از شکست خوردن از متحدین، به جزیرهٔ *الب*^۲ تبعید شد؛ او پس از مدتی، از تبعیدگاه گریخت و به فرانسه بازگشت ولی تلاش‌هایش برای کسب تاج و تخت نیز با شکست مواجه شد. این بار ناپلئون را به جزیره‌ای دور افتاده در اقیانوس اطلس، به نام *سنت هلن*^۳، تبعید کردند. ناپلئون آن قدر در این جزیره ماند تا جان سپرد.

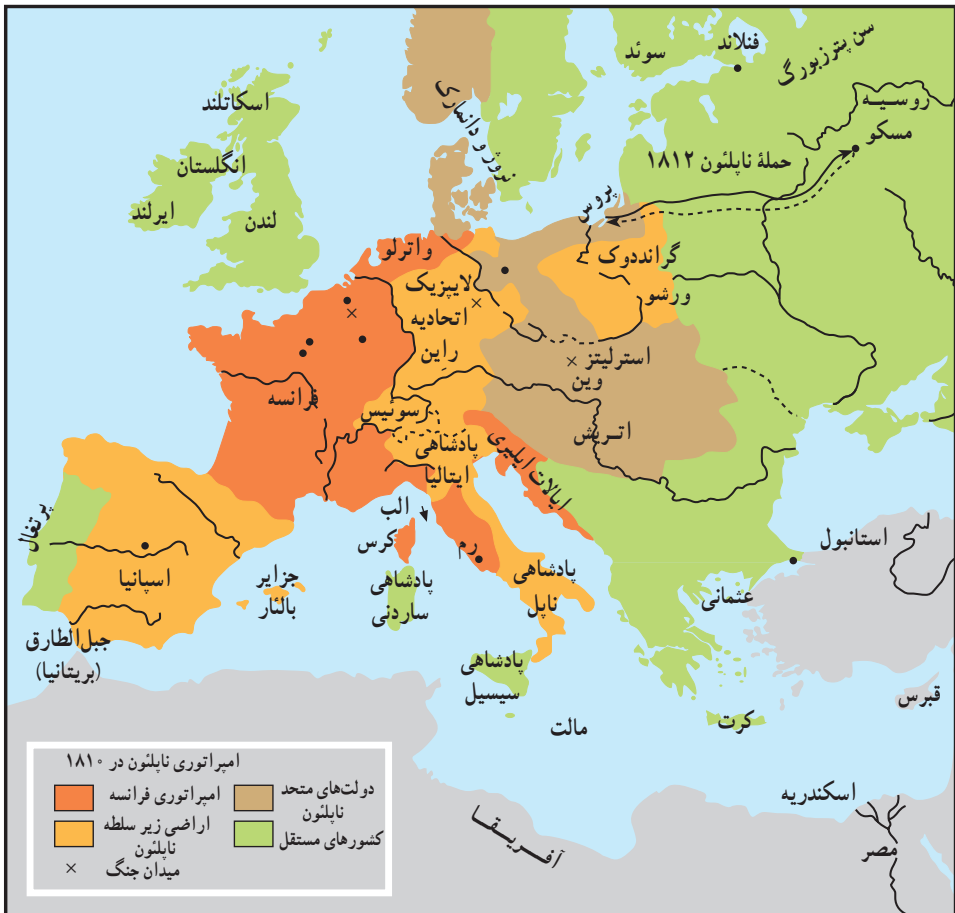
۱- ۱۸۱۲ م. / ۱۱۹۱ ش.

۲- Elbe

۳- Saint Helena

کنگره وین

پس از آن که پادشاهان اروپایی از کابوس دشمن بزرگ خود، ناپلئون، رهایی یافتند، برای تعیین تکلیف کشور شکست خورده فرانسه، کنگره وین را برگزار کردند. مهم‌ترین کشورهای شرکت‌کننده در این کنگره، انگلستان، روسیه، اتریش، پروس و خود فرانسه بودند. در این کنگره تصمیم گرفته شد که فرانسه بار دیگر با رژیم سلطنتی اداره شود؛ کلیه متصرفات ناپلئون از فرانسه پس گرفته شود و مرزها و رژیم‌های سیاسی دولت‌های اروپایی نیز مشخص شود.



۱- نماینده فرانسه در این مذاکرات تالیران بود که توانست از تجزیه فرانسه جلوگیری کند.



تالیران^۱

در میان سیاستمداران فرصت طلب و ثروت اندوز اروپا، **تالیران**، سیاستمدار فرانسوی، یک نمونه قابل توجه بود. او که در دوران سلطنت لویی شانزدهم یک اسقف اشرافی بود، در دوران انقلاب، یک انقلابی تمام عیار شد. سپس، در دوران دیکتاتوری ناپلئون، چنان تغییر روش داد که به وزارت خارجه ناپلئون رسید و آن گاه، پس از شکست ناپلئون و روی کار آمدن دوباره رژیم سلطنتی، باز هم وزیر خارجه شد. تالیران از هر کس رشوه می گرفت؛ برای مثال، در عین وزارت ناپلئون، برای **مترنیخ**، صدر اعظم اتریش، و الکساندر اول، امپراتوری روسیه، در مقابل پول جاسوسی می کرد. زمانی در یک جمله کوتاه گفته بود: «برای من این سکه زرین که بر آن تصویر لویی شانزدهم یا ناپلئون ضرب شده است، از خود لویی یا ناپلئون قابل اعتمادتر است؛ زیرا آنها می روند و این می ماند».

انقلاب های اروپا

در حالی که رژیم های استبدادی می کوشیدند مانع رشد اندیشه دموکراسی — که حاصل انقلاب فرانسه بود — در کشورهای خود شوند، آزادی خواهان بر دامنه فعالیت های خود می افزودند. در سال های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ م.^۲ دو موج انقلاب، اروپا را فراگرفت که در اثر این انقلاب ها، مردم بلژیک خود را از سلطه هلند نجات دادند و به استقلال رسیدند.^۳ در فرانسه نیز دوباره رژیم جمهوری برقرار شد.^۴ در اتریش، آزادی خواهان مترنیخ، صدراعظم آن کشور را مجبور به فرار کردند و در اسپانیا، هلند، سوئد و دانمارک مردم علیه سلطنت استبدادی قیام کردند و توانستند رژیم سلطنتی مشروطه برقرار سازند. این قیام ها مستبدانی را که می کوشیدند تا جسم و روح ملت ها را به زنجیر کشند، در برابر اراده آزادی خواهانه ملت ها، وادار به تسلیم کرد.

۱-Tallyrand

۲-۱۲۰۹ و ۱۲۲۷ ش.

۳-۱۸۳۰ م.

۴-۱۸۴۸ م.



صحنه‌ای از جنگ‌های خیابانی در پاریس در سال ۱۸۴۸ م.

وحدت ایتالیا

یکی از نتایج موج انقلابی ۱۸۴۸ م. در اروپا، سست‌شدن پایه‌های دولت مقتدر اتریش بود که بر قسمت‌های وسیعی از خاک ایتالیا چنگ انداخته بود. در آن زمان، ایتالیا کشوری چند پاره بود و بر هر بخش آن، امیر یا شاهزاده، یا کشوری بیگانه تسلط داشت. در این دوره، رشد اندیشهٔ ملیت‌گرایی (ناسیونالیسم) در ایتالیا موجب طغیان مردم علیه بیگانگان و تجزیه‌طلبان شد. سرانجام، قیام استقلال‌طلبانهٔ این ملت با کوشش سه چهرهٔ نامدار جوزیه مازینی^۱، کاوور^۲ و گاریبالدی^۳ به پیروزی رسید. مازینی نظریه‌پرداز این جنبش، کاوور سیاستمداری کاردان و موقعیت‌شناس و گاریبالدی رهبر ارتش استقلال‌طلبان، به نام سرخ‌جامگان، بود.

۱- Giuseppe Mazzini

۲- Cavour

۳- Garibaldi



گاریبالدی



افراد نخستین واحد تحت فرمان گاریبالدی فقط شصت نفر بودند. تاکتیک او در تسلیم‌نشدن بود و همین تاکتیک او را پیروز کرد. او که مدت‌ها در آمریکای لاتین دوش‌به‌دوش آزادی‌خواهان آن سرزمین با استعمار اسپانیا جنگیده بود و در جنگ‌های غیرمنظم تجربه و مهارت فراوان داشت، با واحدهای بسیار کوچک غیرمنظم خود – مرکب از

مبارزان وطن‌پرست – ارتش‌های فرانسه و اتریش را که ده‌ها برابر نیرومندتر از او بودند، از ایتالیا بیرون راند. سپس به درهم‌کوبیدن قدرت حکام مستقل داخلی پرداخت تا توانست در ایتالیا یک دولت متمرکز و نیرومند مستقر سازد.

گاریبالدی پس از وحدت ایتالیا، بقیه‌کارها را به کاوور سیاستمدار سپرد. کاوور نیز با درایت و کاردانی سیاسی و استفاده از موازنه سیاسی اروپا و شرکت در بازی‌های دیپلماتیک، ایتالیای جدید را بر ویرانه‌های امپراتوری کهن روم تأسیس کرد.

مسائل بزرگ زمان جز با آهن و خون حل نمی‌شود.

«بیسمارک»

تأسیس امپراتوری آلمان

سراسر نواحی مرکزی اروپا محل سکونت اقوام ژرمن است. ژرمن‌ها تا قرن نوزدهم دولتی به نام امپراتوری مقدس روم داشتند که دارای وحدت و قدرت قابل توجهی نبود. البته، امپراتور یک مقام تشریفاتی بود. امپراتوری به ایالت‌های متعددی تقسیم شده بود و فرمانروای هر ایالت قدرت و اختیاراتی بسیار داشت. از جمله این ایالت‌ها، اتریش و پروس بودند که به تدریج به کشورهای قدرتمند تبدیل شدند. ناپلئون طی فتوحات خود، امپراتوری مقدس روم را از بین برد که در نتیجه آن، اتریش و پروس از یکدیگر کاملاً مستقل شدند و سایر ایالات نیز تحت عنوان «اتحادیه راین» به صورت متحد فرانسه درآمدند. پس از شکست ناپلئون، اتحادیه راین عرصه رقابت اتریش و پروس شد.

در اواسط قرن نوزدهم، بیسمارک^۱ صدراعظم پروس شد. بیسمارک سیاستمداری توانا با اراده‌ای پولادین بود؛ به طوری که به صدراعظم آهنین معروف شد. او می‌گفت: «حرف حق را باید از دهانه توپ شنید». وی ابتدا ایالت‌های اتحادیه راین را با عنوان کنفدراسیون آلمان شمالی، با پروس متحد کرد و سپس با تقویت ارتش پروس برنامه‌های خود را گام‌به‌گام در جهت وحدت آلمان پیش برد. نخست ارتش دانمارک، سپس اتریش را مغلوب ساخت و سرانجام، در جنگ با فرانسه (۱۸۷۰ م.)^۲ به پیروزی دست یافت و یک‌سال بعد، تأسیس امپراتوری آلمان (رایش) را اعلام کرد. از آن زمان به بعد، پروس و ایالات ژرمنی را آلمان نامیدند.

فکر کنیم و پاسخ دهیم

بیسمارک به دموکراسی و نظام پارلمانی اعتقاد نداشت. نویسنده‌ای دربارهٔ سیاست‌های او چنین گفته است: «بیسمارک آلمان را بزرگ ولی آلمانی‌ها را حقیر می‌سازد.»
از این عبارت چه می‌فهمید؟

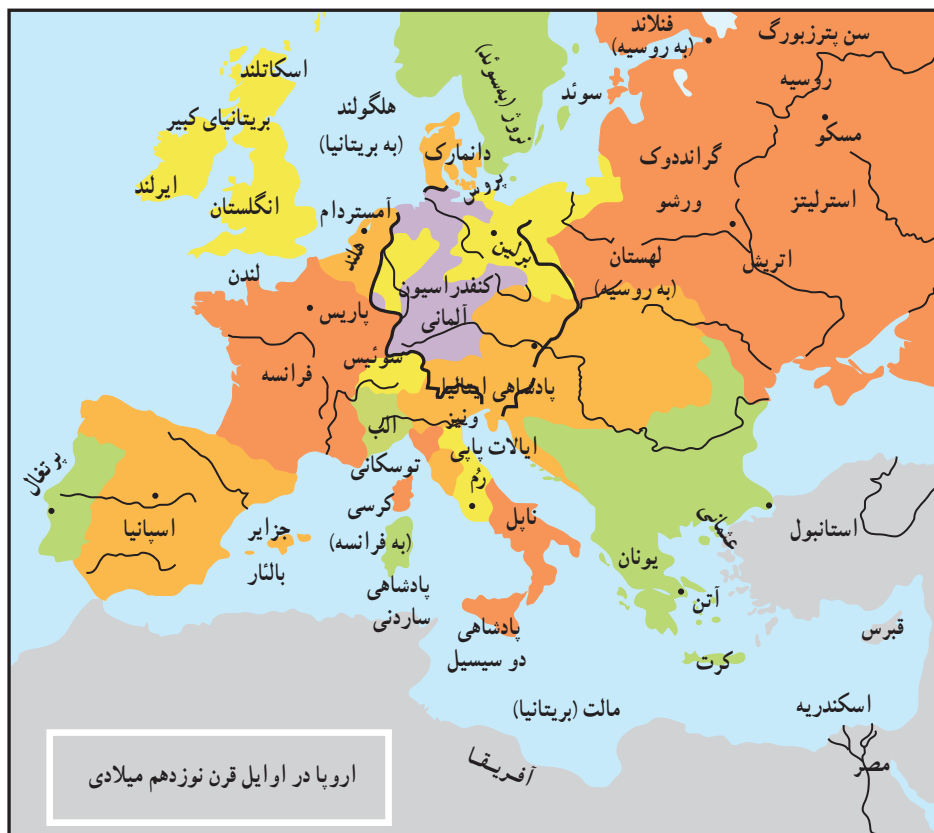
امپراتوری آلمان، آخرین امپراتوری اروپایی در قرن نوزدهم بود که توانست بر قلمرو خود بیفزاید و به دلیل داشتن دانشمندی بسیار و منابع اقتصادی و صنعتی گوناگون خیلی زود به کشوری ثروتمند و مقتدر تبدیل شود. میزان تولیدات صنعتی آن کشور افزایش یافت و به همین دلیل، خواهان منابع مواد اولیه و بازار فروش برای کالاهای صنعتی خود شد؛ از این رو، آلمان در اواخر قرن نوزدهم تلاش خود را برای کسب مستعمرات آغاز کرد.

امپراتوری روسیه

در اوایل قرن نوزدهم، تزارهای روس در تعقیب سیاست پتر کبیر مبنی بر توسعه قلمرو روسیه و رسیدن به دریاهای آزاد، قسمت‌هایی از امپراتوری عثمانی را تصرف کردند و طی قراردادهای گلستان، ترکمانچای و آخال، قسمت‌های شمالی ایران را نیز به زیر سلطه کشیدند. روس‌ها

^۱ - Bismarck

۲ - ۱۲۴۹ ش.



همچنین در سبیری پیشروی کردند و خود را به مرزهای چین رساندند و قلمرو روسیه را تا سواحل اقیانوس آرام گسترش دادند.

گسترش قلمرو تزارها به قیمت سرکوب مردمان نواحی تصرف شده، برقراری حکومت استبدادی، فقیر شدن اکثر مردم روسیه و سرکوب حرکت‌های آزادی‌خواهانه صورت می‌گرفت. جامعه روسیه و اقتصاد آن در قرن نوزدهم بسیار عقب‌مانده بود و دهقانان برای فتودال‌ها حکم برده را داشتند. دستگاه پلیس تزاری هرگونه حرکت روشنفکری و مخالفان سیاسی را به شدت سرکوب و از اصلاحات جلوگیری می‌کرد. به‌علاوه، آنان در کشورهای آسیایی مانند عثمانی، ایران و چین برای کسب مناطق نفوذ و به‌دست آوردن امتیازات سیاسی - نظامی و اقتصادی و تصرف سرزمین‌های تازه، درگیر رقابت با انگلستان بودند.

امپراتوری بریتانیا (انگلستان)

اگرچه روسیه مهم‌ترین رقیب سیاسی امپراتوری انگلستان در قرن نوزدهم بود اما دولت‌های آلمان، ایتالیا و فرانسه نیز در مستعمرات آسیایی و آفریقایی با انگلستان، رقابت می‌کردند. در مقابل، انگلستان هم که با کشورهای اروپایی مرز زمینی نداشت، تمام نیروی خود را صرف توسعه و تقویت نیروی دریایی، توسعه مستعمرات خود و پیشرفت‌های اقتصادی و صنعتی می‌کرد. مستعمرات انگلستان در این قرن بسیار گسترده بود، چنان‌که گفته می‌شد: «آفتاب در امپراتوری بریتانیا غروب نمی‌کند».

اوج قدرت استعماری انگلستان، در قرن نوزدهم و در دورهٔ ملکهٔ ویکتوریا بود که ۶۴ سال حکومت کرد؛ به همین سبب، این دوره از تاریخ انگلستان را «عصر ویکتوریا» نامیده‌اند. در عصر ویکتوریا، انگلستان از نظر اقتصادی و صنعتی پیشرفت بسیار کرد. این کشور با غارت ثروت مستعمرات، ثروتمندترین کشور جهان شد و از نظر صنعتی نیز فقط آلمان با آن برابری می‌کرد. مهم‌ترین مشکل داخلی بریتانیا، مبارزات استقلال‌طلبانهٔ مردم ایرلند بود.

ایالات متحدهٔ آمریکا

همان‌طور که در درس سوم خواندید، ایالت‌های مهاجرنشین قارهٔ آمریکا در سال ۱۷۷۶م.^۱ به استقلال رسیدند و دولت ایالات متحدهٔ آمریکا را ایجاد کردند. سپس قلمرو خود را گسترش دادند. با توسعهٔ تشکیلات اداری و قدرت نظامی، ایالات متحده فرصت یافت که به مداخله در کشورهای قارهٔ آمریکا نیز بپردازد؛ بدین منظور مونرو، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در سال ۱۸۲۳م.^۲ با انتشار اعلامیه‌ای به دولت‌های اروپایی هشدار داد که در امور قارهٔ آمریکا مداخله نکنند.

در اواسط قرن نوزدهم محروم‌ترین مردم آمریکا، سیاه‌پوستان بودند که به‌صورت برده زندگی می‌کردند. بردگان سیاه‌پوست که از آفریقا آورده می‌شدند، در جنوب ایالات متحده، در مزارع پنبه و نیشکر به بیگاری گرفته می‌شدند و از حقوق انسانی محروم بودند. مردم نواحی شمالی آمریکا که صنعتگر و روشنفکر بودند و به لحاظ اقتصادی نیاز چندانی به نیروی کار بردگان نداشتند، با برده‌داری مخالفت می‌کردند. سرانجام در سال ۱۸۶۱^۳، در زمان ریاست‌جمهوری آبراهام لینکلن، میان مردم شمال و جنوب ایالات متحده جنگ درگرفت. این جنگ که به «جنگ انفصال» یا «جنگ الغای بردگی» معروف شده است، پس از چهار سال به پیروزی ایالات شمالی و طرفداران لغو بردگی منجر شد.

۳- ۱۲۴۰ ش.

۲- ۱۲۰۲ ش.

۱- ۱۱۵۴ ش.



در سپتامبر سال ۱۸۶۳^۱ فرمان آزادی بردگان، در آمریکا، صادر شد. با این فرمان ۴۰۰,۰۰۰ برده در ایالات جنوبی آزاد شدند اما در وضع اقتصادی آنان تغییری به وجود نیامد. در واقع، تمام سیاهان آزاد شده فقیر بودند و هیچ ملک و زمینی نداشتند؛ از این رو، بعضی از آنان به شهرهای شمالی مهاجرت کردند ولی اکثر آنها، مثل سابق، زیر سلطه و فرمان مالکان قرار گرفتند؛ منتهی به صورت کارگران مزدور.

از طرف دیگر، سفیدپوستان جنوب سازمان‌هایی به وجود آوردند تا بتوانند سیاه‌پوستان را به انواع وسایل و از راه ترور و ایجاد ترس، مطیع و زیر تسلط نگاه دارند. از آن جمله، سازمان نیمه‌مخفی «کوکلس کلان»^۲ بود که اعضای آن با ماسک و نقاب به ترور و کشتار سیاه‌پوستان می‌پرداختند و حتی مانع آن می‌شدند که سیاهان در انتخابات رأی دهند.

در قرن نوزدهم ایالات متحده طی یک برنامه مستمر به مداخله در آمریکای لاتین پرداخت؛ چنان‌که در سال ۱۸۸۱م. که حفر کانال پاناما آغاز شد، منتظر فرصتی برای کسب امتیاز این کانال بود و سرانجام، بدهکاری شرکت فرانسوی سازنده کانال چنین فرصتی را در اختیار آمریکا گذاشت.

پرسش‌های نمونه

- ۱- مهم‌ترین تصمیمات کنگره وین چه بود؟
- ۲- ایتالیا چگونه به صورت یک کشور آزاد و متحد درآمد؟
- ۳- جنگ‌های انفصال به چه جنگ‌هایی گفته می‌شد و چه پیامدهایی داشت؟

اندیشه و جست‌وجو

۳- مقاله‌ای درباره روابط ایران و فرانسه در عصر ناپلئون تهیه کنید.